

نیاز به استون

نقیسه مرشدزاده

اپیدمی وبلاگ نویسی گذشته است. زمانی بود که هر کسی آشنا و ناآشنا با فضای وب یک وبلاگ باز می کرد. به طوری که کلمات فارسی برای نام گذاری وبلاگ ها داشت کم می آمد! برای همین، عنوان های فیلم های سینمایی خرج شد. اسم کتاب ها مصرف شد و گل و بلبل و چمن و صحرا و هرچه در عالم می شد به چیز دیگری پهلویزند، اسم وبلاگ از آب درآمد. بعد بازار لینک دادن به هم دیگر داغ شد و شد عین همان تعارف ایرانی خودمان و همه به هم لینک دادند. طوری که طول صفحات برای لینک دادن کم آمد و لینک دانی ها پر شد. درست عین معامله ی پایاپای انسان های اولیه شده بود.

اما نیاز به خواننده شدن و دیده شدن، هنوز ارضا نشده بود. بعد آدم ها شروع کردند برای هم کامنت گذاشتن. ولی معلوم نبود چرا آخر کامنت ها نوشته می شد: «شما هم به نشانی وبلاگ من سر بزنید.» عین این که به منزل ما تشریف بیاورید و فضای وب، از همان افراط و تفریط هایی که توی خود جامعه بود، پر شد. همان تعارف ها، همان چشم و هم چشمی ها، خاله زنک بازی مدرن و حتی دعوای چاله میدانی بادگمه و کلیک. فحش های کوچه بازاری و لطیفه های ناجور و هرچه که عین همان در کوچه و خیابان هم بود.

اما تب تند همیشه زود عرق می کند. تب دو سه روز طول می کشد تا بگوید در بدن عفونتی هست. تب وبلاگ هم گذشت. گرچه اهلش از همین داغی آن چند روز، فهمیدند که چه غده ی چرکی و چه عفونتی زیر پوست هست و باید واقعاً فکری کرد.

آنچه بعد از این اوج کاذب در وب ماند، قابل تأمل تر بود. آنهایی ماندند که، درست یا نادرست، واقعاً حرفی برای گفتن داشتند. گرچه هنوز هم در گوشه کنار وبلاگ های مبتذل هستند، فضای کلی از آن جو زدگی خارج شده است. حالا خیلی از آنهایی که هستند، قابل تأمل اند. وبلاگ های اطلاع رسان یا مباحث نظری سیاسی اقتصادی و این حرف ها را که کنار بگذاریم، آنچه می ماند بیشتر تفسیرهای شخصی آدم ها از زندگی اطرافشان است و حس ها و برداشت های شخصی از زندگی. نکته ای که حالا جلب نظر می کند، این است که در فضای شلوغ این حس ها و برداشت ها، اگر خودت را رها کنی، ناگهان می بینی که دچار گسیختگی و پریشانی وحشتناکی شده ای. هرکسی جویری فکر می کند و تفسیرهای فردی آن چنان با هم تفاوت دارند که گیج و گنگ می شوی. ناگهان می بینی در این نگاه های متفاوت، به کلی راه را گم کرده ای و همه چیز نسبی شده است و این نسبییت مثل مردابی، همه ی راه ها را به روی تو بسته است.

حرف این نیست که این وبلاگ ها نباید باشند یا ما نباید آنها را بخوانیم. حرف این است که تازه وقتی این همه تفاوت فکر و نظر پیش می آید، می فهمیم که یک انگاره ی مطلق چه قدر لازم است. چه قدر نیاز داریم که ارزش ها و برداشت های ثابتی از یک منبع مطمئن مسلط به عالم رسیده باشد تا بین این خرده راه ها گم نشویم. ارزش مذهب و اعتقادات ثابت، این جور جاها معلوم می شود.



